

عکاسی از میوه ها را در خانه ای کوچک، یا بهتر بگوییم اتاقی به ابعاد 33 مترمربع شروع کردم. گاهی برای گنجاندن سوزنه در کادر دوربین مجبور بودم به درون کمد بروم و تنها حسن این لانه، نور طبیعی بسیار خوبی بود، که از پنجره های بزرگش به داخل می آمد. این عکسها با دوربین قدیمی Canon AV-1 گرفته شد؛ ولی لنزی که با آن عکاسی کردم، لنز بسیار خوبی بود به نام Vivitar Series-1، با فاصله کانونی 70-210 میلی متر، که در چنین محدوده وسیعی به صورت ماکرو نیز عمل می کرد. رینگ تنظیم فاصله به علت کارکرد زیاد لنز شل شده بود و باید آن را با کش می بستم. سه پایه ای که با آن کار می کردم، سنگین بود، Hama تایوانی. برای تنظیم آن می بایست با پیچ گوشتی و آچار به جان آن می افتادم، تا مثلاً بتوانم یک سانتیمتر سر دوربین را بالا یا پایین ببرم. در کمال شگفتی این عکسها را توانستم حتی در اندازه یک متر بزرگ کنم، که از دوربین 135 میلی متری بعید بود.

باید عجله می کردم، چون نور روز جمعه ی تعطیل ام به سرعت کم می شد، یا حتی میوه هایی که خریده بودم می پلاسید. دو سال در میوه فروشی ها گشته بودم و آنها را با وسواس انتخاب کرده و به خانه آورده بودم. حدود دو هزار فریم نتیجه این کار بود.

دو نمایشگاه از این عکس ها برگزار کردم. خوشبختانه همه بازدیدکنندگان از کودک چند ساله تا سالخورده از دیدن این همه رنگ های زیبا و فرم های عجیب لذت بردند. وقتی به من می گفتند، که دیگر ما به میوه ها با نکت نگاه می کنیم و قبل از خوردن، کمی آنها را برانداز می کنیم، احساس خوشبختی می کردم که توانسته ام نگاه اطرافیانم را کمی دقیق تر و لطیف تر کنم.

هنوز با عکاسانی بر می خورم که فکر می کنند دوربین نقش اصلی را در عکاسی بازی می کند. خیر ندارند که دوربین های قدیمی خاک گرفته در خانه ها می توانند ابزاری باشند تا دیگران را به شگفتی وادارند. پس نگاه پاک در کنار ذهنی زلال و عشق به کشف پیرامون مان مهم تر از این است که دوربین مان مدل 2006 است یا 3006. اکثر عکسها را با دیافراگم بسته حدود f/11 گرفته ام. سرعت شاتر، چون دوربین روی سه پایه بود، اهمیت چندانی نداشت. استودیوی کوچکی روی میز خانه درست کردم، با ارتفاع تقریبی یک متر. میز را به دیوار چسباندم و کنار دیوار کتابهای سنگین را روی هم چیدم. کاغذ سفیدی را از روی کتاب ها عمود بر میز با قوسی ملایم عبور داده و آن را با گیره به میز متصل کردم.

این کار سبب شد که کنج از بین رفته و در عین حال کاغذ سفید، علاوه بر زمینه کار مانند یک رفلکتور عمل کند. از مقوای سفید دیگر به عنوان رفلکتورهای جداگانه از طرفین و گاه از بالا نیز استفاده می کردم. برای معلق نگاه داشتن میوه، سیخ کبابی را از پشت مقوا عبور می دادم و به درون میوه فرو می کردم. سر دیگر سیخ کباب را نیز لای کتاب های سنگین گیر داده، تا تحمل وزن میوه را داشته باشد. باید طوری تنظیم می شد، که سیخ پشت میوه پنهان شده و در عین حال زاویه مورد نظر بدست می آمد. یک پوسیدگی کوچک میوه، گاه باعث می شد از زاویه ایده آل آن صرف نظر کنم... تمامی این کوشش ها برایم تجربه ای شیرین و آموزنده بود.

